

دکتر رابرت ای. پترسون، مکاشفه و کتاب مقدس جلسه ۱، مقدمه تاریخی، جنسن مکاشفه خدا، روشنگری، و پاسخ مسیحی

رابرت پترسون و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

من دکتر رابرت ای. پترسون هستم در تدریس خود در مورد مکاشفه و کتاب مقدس. این جلسه ۱، مقدمه تاریخی، جنسن، مکاشفه خدا، روشنگری و پاسخ مسیحی است.

ما شما را به سخنرانی‌های ما در مورد آموزه‌های خدا و کتاب مقدس دعوت می‌کنیم.

لطفاً در دعای آغازین به من بپیوندید. پدر مهربان، از تو سپاسگزاریم که دهان مقدس خود را گشوده‌ای و کلامت را بیان کرده‌ای. در طول این سخنرانی‌ها ما را تشویق کن؛ ما دعا می‌کنیم که از تو بیاموزیم، از وحی تو چه عمومی و چه خاص، شاد شویم، و به ویژه تعهد خود را به تو و کلام مقدست تجدید کنیم. دعا می‌کنیم که به واسطه‌ی عیسی مسیح، پروردگار ما، ما را برکت دهد. آمین.

من برای این سخنرانی‌ها، هم مقدمه‌ای از کتاب مقدس و هم مقدمه‌ای تاریخی دارم که در مورد آموزه‌های آشکار شدن و شناساندن خود توسط خدا است، که به ویژه در کلام مکتوب او به اوج خود خواهد رسید.

مقدمه تاریخی از پیتر جنسن، رهبر کلیسای استرالیایی و الهی‌دانی مشهور از نوع انجیلی، آمده است. او کتاب مبانی الهیات مسیحی «را در مورد وحی خدا نوشته است. او می‌گوید کتابی در کنارم دارم که تا آنجا که به یاد» دارم، اولین اثر انتقادی بود که تا به حال خوانده‌ام.

این کتاب گزیده و ترجمه‌ی جوزف مک‌کیب از آثار ولتر، خردگرای بزرگ فرانسوی قرن هجدهم است. چیزی که بیش از همه مرا تحت تأثیر قرار داد، درخشش حمله‌ی ولتر به کتاب مقدس و مسیحیت بود. من با احترامی مرسوم به هر دو بزرگ شده بودم و این [حمله] [به سختی از تحقیر ولتر جان سالم به در برد.

نقل قولی در نقل قول دیگر، به نقل از ولتر، باشد که خدای بزرگی که صدای مرا می‌شنود، خدایی که قطعاً نمی‌تواند از یک دختر زاده شود، نه بر چوبه دار بمیرد، نه در لقمه خمیر خورده شود، و نه الهام‌بخش این کتاب با تناقضات، حماقت‌ها و وحشت‌هایش بوده باشد. باشد که این خدا، خالق تمام جهان‌ها، بر فرقه مسیحیانی که به او کفر می‌گویند، رحم کند. وای، نقل قول نزدیک.

ولتر به انتقاد از آموزه‌های مسیحی به خاطر حماقتشان بسنده نکرد. او با همان شدت، کتاب‌های مقدس را نیز زیر سوال برد و نه تنها به اخلاق آنها، بلکه به اعتبارشان نیز حمله کرد. او اظهار داشت: «من به اندازه کافی در شیمی مهارت ندارم تا با گوساله طلایی که در کتاب خروج آمده است در یک روز ساخته شده و موسی آن «را به خاکستر تبدیل کرده است، با خوشحالی کنار بیایم. آیا آنها دو معجزه هستند یا دو امکان هنر بشری؟»

مواجهه با عصر روشنگری. جنسن می‌گوید اگرچه در آن زمان نمی‌دانستم، اما در حال ورود به خرد یکی از جنبش‌های فکری بزرگ تاریخ مدرن، یعنی عصر روشنگری، بودم.

من به دست استاد ادبی مانند ولتر، قدرت نقدی را تجربه کردم که بیش از ۲۰۰ سال به شیوه‌ای خصمانه، باورها را زیر سوال می‌برد. با وجود اختلاف نظرهای زیادی که در زمان ولتر، دکترین مسیحی را مشخص می‌کرد توافق اساسی بین مسیحیان وجود داشت که کتاب مقدس وحی خاصی از جانب خدای واحد حقیقی است و

به درستی کلام خدا نامیده می‌شود. همچنین توافق بر این بود که وحی عمومی خدا از طریق جهان خلقت وجود دارد، اگرچه نظرات در مورد میزان صحت آن متفاوت بود.

در واقع، کتاب مقدس یک اثر مذهبی است و انسان‌های گناهکار می‌توانند آن را درک کنند. با این حال، در هر صورت، تصور می‌شد که مسیحیت دارای یک قدرت منحصر به فرد و ظرفیت نجات‌بخش برای ایجاد ارتباط گناهکاران با خدا است. از سوی دیگر، ولتر ملحد نبود.

وقتی او وجود خدا را اثبات کرد، استدلال او نه بر وحی، بلکه بر نوعی الهیات طبیعی استوار بود. ما در اینجا با زبانی کاملاً فلسفی صحبت می‌کنیم. به نقل از ولتر، ما در اینجا با زبانی کاملاً فلسفی صحبت می‌کنیم.

حتی نگاه اجمالی به کسانی که از زبان وحی استفاده می‌کنند، وظیفه ما نیست. نقل قول بسته. سوالات مطرح شده توسط عصر روشنگری اینها بودند.

آیا مسیحیت وحی خاصی از جانب خدا دارد؟ آیا بهتر نیست دین را در چارچوب عقل انسانی نگه داریم؟ ما چه چیزی می‌توانیم تنها با استفاده از عقل انسانی در مورد خدا بیاموزیم؟ آیا می‌توانیم باور کنیم که معجزات کتاب مقدس و تاریخ کلیسا در پرتو تاریخ انتقادی معتبر هستند؟ آیا می‌توانیم به این ادعا که کتاب مقدس الهامی است، در حالی که حاوی داستان‌های غیرممکن و آموزه‌های غیراخلاقی بسیاری است، اعتبار ببخشیم؟ استدلال‌های انتقادی متفکرانی مانند ولتر، اعتبار آموزه‌های مسیحی را به شدت کاهش داده است. از قضا اگرچه ما هنوز هر کتاب درسی معتبری را کتاب مقدس می‌نامیم، اما این کاربرد صرفاً نشان دهنده بقایای محبوبیت گسترده سابق آن است. وقتی صحبت از کتاب مقدس واقعی می‌شود، نظر ولتر تا حد زیادی پیروز شده است.

پیتر جنسن می‌نویسد، وقتی بعدها به مطالعه الهیات روی آوردم، با مجموعه‌ای قدرتمند از اعتراضات به استفاده از خود الهیات طبیعی آشنا شدم. دیوید هیوم، ۱۷۱۱ تا ۱۷۷۶، هم به الهیات طبیعی و هم به الهیات وحیانی حمله کرد. او از پذیرفتن اینکه استدلال برای خدا از جهان، استدلال برای خدا از جهان، قدرت اقناعی دارد، خودداری کرد.

به جای اینکه به این نتیجه برسیم که یک خالق حاکم بر آسمان و زمین وجود داشته است، توجیه‌پذیرتر بود که نتیجه‌گیری کنیم شرک درست است یا قدرت خدا به دلیل ناتوانی محدود شده است. او استدلال کرد که جهان را می‌توان به عنوان موجودی فهمید، و در اینجا از شکاک، دیوید هیوم، شکاک اسکاتلندی، نقل قول می‌کنیم: «جهان در مقایسه با یک استاندارد برتر، بسیار معیوب و ناقص فهمیده می‌شود، و تنها اولین انشای خام یک خدای نوزاد بود که بعداً آن را رها کرد، شرمنده از عملکرد ضعیف خود. این تنها کار یک خدای وابسته و فرومایه است و مورد تمسخر مافوق‌هائش قرار می‌گیرد. این محصول پیری و فرتوتی در یک خدای ماوراء طبیعی، خدای فوق‌العاده سالانه است، و از زمان مرگش، از اولین انگیزه و نیروی فعالی که از او دریافت کرده، به ماجراجویی‌ها ادامه داده است.»

عجب. هیوم حتی کمتر از ولتر از ادعاهای وحی راضی بود.

او حمله خود را بر معجزات متمرکز کرد، زیرا آنها بخش جدایی‌ناپذیری از محتوا و توجیه دین وحیانی بودند. معجزات در کتاب مقدس چنان رایج هستند و توسل مسیحیان به معجزات به عنوان وسیله‌ای برای اعتباربخشی به دین چنان مکرر بوده است که انتخاب معجزات برای بررسی فلسفی دقیق، به ویژه گویا بود. از دیدگاه هیوم، معجزات اساساً غیرممکن بودند زیرا قوانین ثابت طبیعت را نقض می‌کردند.

بنابراین، او استدلال کرد که هرگز شواهد کافی از طریق شهادت انسانی برای یک مورخ وجود ندارد تا به معجزه اعتقاد داشته باشد. او سخنرانی خود در مورد معجزات را با توصیه به مسیحیان مبنی بر پایبندی به این تصور که دین آنها بر ایمان بنا شده است، نه عقل، به پایان رساند و از عقل برای قرار دادن دین در معرض آزمایشی بسیار دشوار که تحمل آن بسیار دشوار است، استفاده کرد. او با طنزی گزنده، با این سخنان، بار دیگر از هیوم نقل قول می‌کند: دین مسیحیت نه تنها در ابتدا با معجزات همراه بود، بلکه حتی تا به امروز نیز هیچ فرد عاقلی بدون معجزه نمی‌تواند به آن ایمان بیاورد.

عقل صرف برای متقاعد کردن ما به صحت آن کافی نیست، و هر کسی که با ایمان به پذیرش آن ترغیب شود از معجزه‌های مداوم در وجود خود آگاه است، که تمام اصول فهم او را زیر پا می‌گذارد و به او عزمی راسخ می‌دهد تا به آنچه که بیشترین مغایرت را با عرف و تجربه دارد، ایمان بیاورد، نقل قول نزدیک. وای، توجه شما را جلب کرده‌ام؟ پیتر جنسن می‌نویسد: پیروزی روشنگری، دلیل شروع این بحث در مورد وحی به این شکل شخصی، این است که تجربه من در عالم صغیر یکی از پیامدهای اصلی روشنگری را نشان می‌دهد و اهمیت مداوم آن را علیرغم بسیاری از جنبش‌های فرهنگی دیگر که پس از آن آمده‌اند، نشان می‌دهد. وقتی نوشته‌های ولتر به دست من رسید، و بعداً وقتی با افکار هیوم مواجه شدم، عمیقاً چالش برانگیز بودند.

ولتر، ایمان مسیحی را چنان مضحک و محدودکننده جلوه داد که به نظر می‌رسید ادامه‌ی هرگونه وفاداری به آن ارزشش را ندارد. تصادفی نیست که هم ولتر و هم هیوم در زمان خود به عنوان مورخان مشهور بودند حال و هوای جدیدی از ضدیت با ماوراءالطبیعه وارد مطالعه‌ی تاریخ می‌شد و همراه با تحقیقات انتقادی که در مورد منشأ و ماهیت کتاب مقدس انجام می‌شد، ارتدکس قدیمی از پایه و اساس به چالش کشیده می‌شد.

استدلال‌های عصر روشنگری با این پیام جذاب همیشگی که انسان معیار همه چیز است، بیشتر تشدید شد عقل انسان معیار قضاوت، آزادی انسان فضیلت اصلی و پیشرفت انسان در برابر خرافات و اقتدار بی‌اساس برنامه بود. مدرنیته حقیقت این ادعاها را پیش‌فرض می‌گیرد و تعداد کمی از افراد غربی معاصر کاملاً از چنبره‌های جذاب آنها رهایی یافته‌اند.

متفکران عصر روشنگری درگیر مبارزه‌ی فکری علیه کلیسا و دولت بر سر مسئله خودمختاری انسان بودند. از آنجایی که هم کلیسا و هم دولت برای توجیه اقتدار خود به کتاب مقدس متوسل می‌شدند، جای تعجب نیست که کتاب مقدس به زمینه‌ای برای مناقشه تبدیل شده باشد. در نهایت، کل این جنبش، که ولتر و هیوم تنها دو تن از نمایندگان آن هستند، در کنار سایر موارد، به پیروزی خیره‌کننده‌ای بر ایمان مسیحی دست یافته است.

مسیحیت، به ویژه در اروپای پروتستان، اقتدار فکری، اجتماعی و معنوی خود را از دست داد. به قضاوت برنارد رام، نقل قول، زخم مهلک، برنارد رام یک متکلم انجیلی بود، زخم مهلکی که توسط عصر روشنگری بر ارتدکس پروتستان وارد شد، تکان دهنده بود و هرگز بهبودی کامل از آن حاصل نشده است، نقل قول نزدیک. کالین گانتون، یکی دیگر از متفکران انجیلی، اظهار می‌دارد که «جنبه‌های برجسته فرهنگ مدرن مبتنی بر انکار انجیل مسیحی است.»

نوشته‌های ولتر و هیوم دو ریشه تفکر رادیکال در قرن هجدهم بودند که در اواخر قرن بیستم به دست من رسیدند. البته آنها بخشی از تاریخ بسیار گسترده‌تری بودند که شامل متفکران بزرگ و متنوعی مانند لاک اسپینوزا، کانت و هگل می‌شد. حتی در قرن هفدهم، فیلسوفان و متکلمان شروع به اتخاذ موضعی کرده بودند که جایگاه کلیسا و فرهنگ را بر اساس کتاب مقدس به طور اساسی تغییر می‌داد.

همچنین، قرن نوزدهم شاهد رویارویی بود؛ برخی آن را جنگ بین وحی و علم نامیدند، که پیامدهای قابل توجهی برای اقتدار دین و وحی داشت. به نظر می‌رسید که داروینیسم ضربات مهلکی به داستان‌های آفرینش

کتاب مقدس و هرگونه مفهوم نظم در خلقت، یعنی هم به وحی خاص و هم به وحی عام، وارد کرده است. در عین حال، پیچیدگی و تنوع جهان بشر به شیوه‌هایی آشکار می‌شد که بلافاصله سؤالاتی را در مورد هر سیستمی که ادعای مطلق یا منحصر به فرد بودن داشت، مطرح می‌کرد.

در نهایت، ایده‌هایی مانند وحی کتاب مقدس، وحی عمومی و الهیات طبیعی با خصومت مواجه شدند، نه فقط از سوی فلسفه، بلکه از سوی مطالعه‌ی منظم تاریخ، انسان‌شناسی، دین و علم نیز. ما فقط باید به نام‌هایی مانند مارکس، داروین و فروید فکر کنیم تا میزان سرخوردگی فرهنگی از وحی را تشخیص دهیم. پاسخ‌های مسیحیت به بحران روشنگری، شرط می‌بندم که منتظر این بودید: حمله به ادعاهای آن مبنی بر داشتن وحی منحصر به فرد از جانب خدا، ایمان مسیحی را در حساس‌ترین نقطه به چالش کشید.

واکنش معمول، حداقل در میان روشنفکران غربی، موافقت با انتقاداتی بوده است که منجر به بی‌ایمانی می‌شود. از دست رفتن جایگاه فکری مسیحیت از ویژگی‌های برجسته دوره مدرن است. درست است که در طول ۲۰۰ سال گذشته، یکی از بزرگ‌ترین گسترش‌های تبدیلی کلیسا رخ داده است.

ترجمه، انتشار و توزیع کتاب مقدس به تنهایی یک پدیده تاریخی خارق‌العاده را تشکیل می‌دهد. مطالعه آکادمیک و مداوم صفحات آن نیز همینطور است. کتاب مقدس نه تنها کاملاً بی‌اعتبار نشده، بلکه پرتیراژترین کتاب چاپ شده در جهان است.

با این وجود، باید گفت که فشار وارده بر ادعاهای فکری مسیحیت توسط سکولاریسم شدید بوده است. جای تعجب نیست که این فشارها هم در از دست دادن عضویت و هم در تنش‌ها و فشارهای قابل توجه در خود جامعه مسیحی نقش داشته‌اند. اختلافات بین فرقه‌ها کمتر از اختلافات بین کسانی که استراتژی‌های متفاوتی را برای مقابله با چالش مدرنیته اتخاذ کرده‌اند، اهمیت پیدا کرده است.

یکی از مسائل اصلی، ارزیابی الهیاتی کتاب مقدس بوده است. برخی همچنان به دفاع از این دیدگاه سنتی ادامه داده‌اند که کتاب مقدس الهام گرفته از خداست و از این رو، وحی مستقیم خداست. همانطور که دیدیم برنارد رامز از زخمی سخن می‌گوید که بر ارتدکس پروتستان وارد شده است، نقل قول، که هرگز بهبودی کامل از آن حاصل نشده است، نقل قول نزدیک.

اما او همچنین این نکته را مطرح می‌کند که گویی به طرز معجزه‌آسایی، این نقل قول توانسته است زنده بماند، نقل قول نزدیک. قابل توجه‌ترین، اما نه تنها نماینده این موضع، متکلم آمریکای شمالی، کارل اف. اچ. هنری بوده است که اثر شش جلدی و برجسته او در مورد مکاشفه همچنان توجه جدی را به خود جلب کرده است. او یکی از اولین مسیحیان انجیلی است که دکترای فلسفه را در یک دانشگاه معتبر عمومی و غیرمعتقد کالج بوستون، دریافت کرد و سپس تأثیر بسزایی در تأسیس مسیحیت امروز، انجمن الهیات انجیلی، و به طور کلی، نشان داد که یک فرد می‌تواند یک مسیحی انجیلی متفکر و همچنین یک محقق باشد، و از حملات فکری و غیره پنهان نشود، و علاوه بر این، این کار را با روشی مسیحی و مهربانانه انجام دهد، که این نیز از افتخارات کارل هنری است.

چنین مسیحیان محافظه‌کاری خود را ملزم به بازتولید دقیق افکار اسلاف خود ندانسته‌اند. در آموزه‌های کتاب مقدس و درک آموزه‌های آن پیشرفتی حاصل شده است. آنها تمایل خود را برای گنجاندن گنجینه اطلاعات موجود از جهان باستان، زبان‌ها و آداب و رسوم آن نشان داده‌اند، که می‌توان آن را یکی از ثمرات مثبت عصر روشنگری دانست.

علاوه بر این، چنین تفسیرهایی از مکاشفه همیشه از مفهوم وحی عمومی دفاع کرده‌اند. این تفسیر معمولاً از خطوط تعیین‌شده توسط جان کالوین پیروی می‌کند، یعنی اینکه وحی از جانب خدا در طبیعت و در قلب

وجود دارد، اما سرکوب می‌شود و گیرنده را هم نادان و هم گناهکار می‌کند. با این حال، اکثر پروتستان‌هایی که در سطح جدی در مورد مکاشفه اندیشیده‌اند، مسیر متفاوتی را برگزیده‌اند.

طبیعتاً، آنها احترام عمیقی برای کتاب مقدس، به ویژه شهادت عهد جدید به عیسی مسیح، قائلند. بدون چنین احترامی، برای یک نظام مذهبی دشوار است که به هر حال مسیحی باقی بماند، مگر به معنای بسیار اسمی. با این حال، تصمیم قاطعی گرفته شده است که منبع اصلی وحی از کتاب مقدس دور شود.

برای مثال، امیل برونر به «معادله‌ی سرنوشت‌ساز وحی با الهام کتب مقدس» اشاره می‌کند. الهام اکنون معمولاً یا به شیوه‌ای ضعیف‌تر یا به عنوان روشن‌گری عامل دریافت‌کننده درک می‌شود. هدف اساسی این بازتفسیرها دوگانه است: نجات وحی خدا و نجات شهادت کتب مقدس.

اگر کتاب مقدس حاوی نقص‌های اخلاقی و تاریخی است که نویسندگانی مانند ولتر آشکار کرده‌اند، نمی‌توان آن را مستقیماً وحی الهی دانست. نباید آن را کلام الهام‌شده‌ی خدا نامید. با این حال، اشتباه است که این تفسیر مجدد را صرفاً دفاعی بدانیم.

این نظریه به بسیاری از طرفدارانش این فرصت را داده است که آنچه را که عناصر نامطلوب نظریه سنتی می‌دانند، حذف کرده و آنها را با ویژگی‌هایی جایگزین کنند که عدالت بیشتری را در مورد ماهیت انسان و اشخاص الهی درگیر در آن رعایت می‌کند. بنابراین، آنها اغلب وحی گزاره‌ای را به عنوان امری روشنفکرانه رد می‌کنند و بر تجربه مواجهه الهی-انسانی تأکید دارند. آنها اغلب وحی پویا را ترجیح می‌دهند که بر اعمال تاریخی خداوند متمرکز است تا مجموعه‌ای ایستا از کلمات.

علاوه بر این، آنها نظریه‌های قدیمی‌تر را کمتر از آنچه که حق مطلب را در مورد ماهیت چندشکلی کتاب مقدس ادا می‌کنند، می‌دانند. به همین ترتیب، آنها با این دیدگاه که وحی به هیچ وجه محدود به دین نیست، همدلی قابل توجهی دارند. آنها همچنین نسبت به اسلاف خود در گذشته، با امکانات مثبت وحی عمومی و الهیات طبیعی برای مسیحیان، همدلی بیشتری دارند.

طبیعتاً تفاوت‌های قابل توجهی بین انواع الهیات وحیانی ارائه شده وجود دارد. به طور کلی، می‌توان گفت که قرن نوزدهم تحت سلطه فریدریش شلایرماخر، پدر لیبرالیسم، و قرن بیستم تحت سلطه کارل بارت، پدر الهیات نئوآرتدوکس، بوده است. برخی از پیروان شلایرماخر، جایگاه وحی را در تجربه انسانی از خدا خواهند یافت، که مطمئناً همان جایی است که شلایرماخر آن را مطرح کرده است.

دیگران، مانند بارت، علیه این رویکرد به اصطلاح انسان‌محور واکنش نشان خواهند داد و از عیسی مسیح به عنوان کلمه واحد خدا که کتاب مقدس به او گواهی می‌دهد، سخن خواهند گفت. اما جایگزین‌های قابل توجهی نیز وجود دارد که محققانی مانند ولفهارد پاننبرگ، که از وحی در تاریخ و از طریق آن و فرجام‌شناسی صحبت می‌کند، نمونه‌ای از آنها هستند. اوری دالس، متکلم کاتولیک رومی، طبقه‌بندی‌ای از حداقل پنج مدل وحی مورد استفاده در الهیات معاصر را پیشنهاد کرده است.

او از وحی به عنوان یک دکترین صحبت می‌کند، که در آن کارل هنری و دیگر نویسندگان پروتستان و کاتولیک، را نیز در نظر می‌گیرد، وحی به عنوان تاریخ، وحی به عنوان تجربه درونی، وحی به عنوان حضور دیالکتیکی نئوآرتدوکس و به عنوان آگاهی جدید. با وجود تنوع، او تعریفی را پیشنهاد می‌کند که، نقل قول، احتمالاً برای بسیاری از طرفداران هر مدل قابل قبول خواهد بود. این محقق کاتولیک رومی، اوری دالس است.

پیشنهاد او به شرح زیر است. وحی عمل آزاد خداوند است که از طریق آن، حقیقت نجات‌بخش را به اذهان آفریده شده، به ویژه از طریق عیسی مسیح، آن‌گونه که توسط کلیسای رسولان پذیرفته شده و توسط کتاب

مقدس و جامعه‌ی مداوم مؤمنان تأیید شده است، ابلاغ می‌کند. پیشنهاد او با موفقیت تعدادی از تأکیدیاتی را که در اکثر تلقی‌های امروزی از وحی یافت می‌شود، منعکس می‌کند.

جای تعجب نیست که با توجه به اینکه دالس به عنوان یک کاتولیک می‌نویسد، تأکید بیشتر بر کلیسا است تا در یک روایت پروتستانی مشابه. در الهیات سیستماتیک پروتستان، به ویژه آن‌هایی که تحت تأثیر جنبش نئوآرتدوکس قرن بیستم قرار گرفته‌اند، به نظر می‌رسد سه تأکید وجود دارد که با تلاش متفکران برای توجیه و توضیح وحی، نسبتاً ثابت مانده‌اند. برخی از این موارد، اما نه همه آن‌ها، در خلاصه دالس یافت می‌شوند.

هر عنصر در این اعتقاد شکل گرفته است که ما دیگر نمی‌توانیم به کتاب مقدس به عنوان خود وحی استناد کنیم و از این رو، برخی از واکنش‌ها به این شیوه رویکرد را منعکس می‌کنیم. و در چند دقیقه بعدی این سخنرانی، خلاصه پیتز جنسن از این سه ویژگی الهیات نئوآرتدوکس را بیان خواهیم کرد. وحی به عنوان رویداد، وحی به عنوان خودبخشنده، و به ویژه وحی به عنوان عیسی مسیح.

وحی به عنوان یک رویداد. اولاً، بسیاری از متکلمان مدرن در گسستی آگاهانه از دیدگاه‌های قدیمی‌تر که وحی را با کلمات کتاب مقدس یکی می‌دانستند، ادعا می‌کنند که وحی فعل خدا، یک رویداد، یک واقعه است. دالس با استفاده از عبارت «عمل آزاد» در تعریف خود از وحی، در پی آن است که این عنصر را به تصویر بکشد.

با اتخاذ این دیدگاه در مورد وحی، متکلمان، قبل از هر چیز، از آزادی خدا محافظت می‌کنند. دانیل ال. میلیوره، در مورد وقایع کتاب مقدس صحبت می‌کند و می‌افزاید: «در حالی که خدا واقعاً در این وقایع آشکار می‌شود آزادی یا پنهان بودن الهی هرگز از بین نمی‌رود. به نقل از او، خدا در صورت وحی، از رازآلود بودن دست نمی‌کشد.»

برخلاف گرایش الهیات قرن نوزدهم که خدا را قریب‌الوقوع و حاضر در جهان خود می‌دانست، متکلمان متأخر بر تعالی او و بنابراین آزادی او برای خدا بودن تأکید کرده‌اند. در این زمینه، آنها از کارل بارت و نئوآرتدوکس پیروی می‌کنند.

وحی را باید به عنوان موهبتی برخاسته از ابتکار آزاد خداوند در نظر گرفت و بنابراین هم با لطف او و هم با نیاز انسان سازگار است. وحی در دستان اوست، نه در دستان ما. ما نمی‌توانیم آن را کنترل کنیم، مطالبه کنیم یا سازماندهی کنیم.

اگر کتابی، حتی کتاب مقدس، را به عنوان وحی الهی بشناسیم، اقتدار خود را بر خدا اثبات می‌کنیم و رویکردی، با تلقی وحی به عنوان یک رویداد. S. فریسی‌گونه اتخاذ می‌کنیم، به جای ارزش دادن به متن، با حروف بزرگ در مورد خدا در کتاب مقدس به گونه‌ای فکر می‌کنیم که با خود کتاب مقدس صادق‌تر است. کتاب مقدس به جای اینکه کتابچه‌ای از حقایق جاودانه باشد، عمدتاً روایتی از اعمال عظیم خداست که از طریق آن قوم خود را نجات داده و خود را به آنها شناسانده است. گفته می‌شود که در نظر گرفتن وحی به عنوان یک رویداد مزایای دیگری نیز دارد.

همچنین با نحوه‌ی کاربرد این مفهوم در کتاب مقدس، چه به شکل یونانی و چه به شکل عبری، مطابقت دارد. برای مثال، این اصطلاح در کتاب مقدس به عنوان یک کتاب استفاده نمی‌شود، بلکه در مواجهه‌ی بین خدا و انسان‌ها به کار می‌رود که از طریق آن خدا خود را به آنها می‌شناساند. این اصطلاح اغلب دارای یک مؤلفه‌ی آخرالزمانی است که در آن ظهور مسیح در پایان عصر، وحی نامیده می‌شود.

همچنین برای توصیف آنچه خدا در جهان انجام می‌دهد، چه جهان طبیعی و چه جهان امور انسانی، استفاده می‌شود. ممکن است فرد وحی دریافت کند، یا ممکن است چیزی باشد که همه باید از آن برخوردار باشند.

علاوه بر این، این ایده که وحی یک رویداد است، با نیاز به در نظر گرفتن آن در جبهه‌ای وسیع‌تر از آنچه در کتاب مقدس یافت می‌شود، مطابقت دارد.

این موضوع، موضوع تجربه وحی را مطرح می‌کند، برای مثال، حس حضور خدا که توسط بسیاری از مردم چه مسیحی و چه غیرمسیحی، احساس می‌شود و ما را قادر می‌سازد تا گزارش‌های وحی در ادیان دیگر را بررسی کنیم. همچنین امکان تأکید بر کار روشنگر و الهام‌بخش فعلی روح خدا را فراهم می‌کند که نظریه‌های قبلی وحی آن را پنهان می‌کردند. بنابراین، اولین تأکید دیدگاه‌های مدرن، به ویژه نئوآرتدکس در مورد وحی، این است که وحی یک رویداد است و نباید با کلمات کتاب مقدس یکی دانسته شود.

دوم، خودبخشنده است. در الهیات معاصر، از این حقیقت که شناخت ما از خدا نسبی است، بسیار سخن گفته می‌شود. در این مرحله، مفهوم داگلاس مبنی بر اینکه خدا، نقل قول، حقیقت نجات‌بخش را به اذهان آفریده منتقل می‌کند، نقل قول نزدیک، بی‌فایده تلقی می‌شود زیرا به چیزی بازمی‌گردد که می‌توان آن را یک گزاره یا دیدگاه روشنفکرانه از وحی نامید، که در آن ایمان به عنوان پذیرش حقایق خاص بر اساس مرجعیت شخص دیگری تلقی می‌شود و خود وحی به طور عمده به عنوان مجموعه‌ای از حقایق و حیاتی تصور می‌شود.

تا جایی که به الهیات مدرن پروتستان مربوط می‌شود، این به معنای سوءتفاهم در مورد قلب واقعی ایمان مسیحی است. در اصل، مسیحیت به روابط و به ویژه مواجهه بین خدا و انسان‌ها مربوط می‌شود. می‌توان گفت که روایت روشنفکرانه، انسان‌ها را از هم دور نگه می‌دارد.

آنچه ما نیاز داریم، نه انتقال حقایق، بلکه انتقال اشخاص است. در واقع، تصادفی نیست که نقطه مرکزی وحی، یک شخص، یعنی عیسی مسیح، است. جوهره مسیحیت، رابطه ما با اوست، نه اساساً با مجموعه‌ای از کلمات درباره او.

همانطور که امیل برونر نوشته و نقل کرده است، ما آزادیم؛ ما اینجا هستیم، دیگر نه با کلمات، بلکه با یک رابطه شخصی. ما دیگر به باور کردن آن راضی نیستیم، بلکه دغدغه ما این است که به او نزدیک شویم، به او اعتماد کنیم، با او متحد شویم و تسلیم او شویم. وحی و ایمان اکنون به معنای یک برخورد شخصی، ارتباط شخصی است، نقل قول نزدیک.

وحی یک رویداد است؛ وحی، وحی خودبخش و فداکار خداوند به عنوان عیسی مسیح است. اکنون شخص عیسی جای کتاب مقدس را به عنوان محتوای وحی مسیحی گرفته است. به قول رابرت مورگان، از شکل سه‌گانه‌ی بارت از کلام خدا، تنها کلام مجسم را می‌توان به درستی وحی الهی نامید.

شکل سه‌گانه‌ی کلام خدا در نظر او این است که مسیح کلمه است؛ به طور اشتقاقی، کتاب مقدس و موعظه‌ی کلام نیز کلمه نامیده می‌شوند. هنگامی که تصور می‌شد وحی مجموعه‌ای از حقایق مصون از خطا در کتاب مقدس است، تمایل مداومی وجود داشت که به کتاب درسی در انواع موضوعات تبدیل شود. به طور خاص، کتاب مقدس منبع اطلاعات اخلاقی بود.

در فهرست‌هایی مانند ده فرمان و خوشبحال‌ها، کتاب مقدس راهنماهای مفیدی برای زندگی خوب ارائه می‌داد. کتاب مقدس همچنین به عنوان حاوی علم و تاریخ عالی در نظر گرفته می‌شد و پیشرفت‌ها در هر دو حوزه با آموزه‌های آن سنجیده می‌شد. به همین ترتیب، کتاب مقدس برای یافتن اطلاعات دقیق در مورد آینده مورد بررسی قرار گرفت.

ویرانی‌ای که عصر روشنگری به بار آورد، تا حدودی میراث این نوع سوءاستفاده از کتاب مقدس بود. ارزیابی نادرست از ماهیت آن منجر به سوءاستفاده از کلمات آن و نادیده گرفتن اهمیت واقعی آن شد. اگر یک چیز

برای متکلمان پروتستان جریان اصلی مدرن روشن باشد، این است که هیچ جایی وجود ندارد؛ وای، اگر یک چیز برای متکلمان پروتستان مدرن روشن باشد، این است که هیچ راه بازگشتی به تثبیت مجدد کتاب مقدس به عنوان کلام الهام‌بخش و معصوم خدا به معنای اولیه آن وجود ندارد.

آیا لازم است به شنوندگان و بینندگانم بگویم که من معتقدم کتاب مقدس وحی معصومان‌هی خداست که از کلمات خود خدا، که آنها نیز کلمات انسانی هستند، الهام گرفته شده است و ما را به درک کتاب مقدس به عنوان تجلی فیض خدا سوق می‌دهد، اما این برای بعد است. اما من به آن اعتقاد دارم. با این حال، این مقدمه‌ی تاریخی را ارزشمند می‌دانم که ما را به تفکر ترغیب می‌کند، در توجه به طرز فکر همسایگان و دیگران هنگام نزدیک شدن به آنها مفید است و در کل ما را در جای خود قرار می‌دهد، که وقتی به مقدمه‌ی کتاب مقدس در مورد آموزه‌های خدا و کتاب مقدس برسیم، آن را به طور کامل بررسی خواهیم کرد.

با این حال، این نتیجه‌گیری، ماهیت واقعی وحی را آشکار می‌کند. این وحی در واقع شامل چیزی است که کتاب مقدس درباره آن است، یعنی عیسی مسیح. او وحی خداست.

برخی می‌خواستند استدلال کنند که تنها او وحی خداست و هر وحی ادعایی دیگری از او، معنای خود را، مثبت یا منفی، منحصرأ از او می‌گیرد. برخی دیگر، مانند پیشنه‌دالاس، ترجیح می‌دهند به طور خاص از عیسی مسیح به عنوان محل وحی صحبت کنند. بنابراین، کیث وارد نیز تجسم خدا در عیسی را به عنوان عمل و حیاتی اصلی خدا توصیف می‌کند.

خدا به عنوان عمل، خدا به عنوان بخشنده و خدا به عنوان عیسی وجود دارد. وحی هر سه این موارد است. در هر صورت، واضح است که وزن معرفت‌شناختی که زمانی توسط کتاب مقدس، طبیعت و سنت‌های کلیسا به عنوان منابع وحی تحمل می‌شد، در بسیاری از روایت‌های وحی، اکنون توسط عیسی مسیح تحمل می‌شود.

او پیام است، کلام خداست، همان‌انوائی که یوحنا ۱، ۱ تا ۳ به او داده است، عنوانی که با آن همه کلمات دیگر باید سنجیده شوند. این تمرکز چندین مزیت دارد. اول، این مزیت را دارد که با آنچه خود کتاب مقدس می‌گوید و درباره آن است، سازگار است.

پیام اولین واعظان مسیحی و عهد جدید را می‌توان به طور موجهی در عیسی مسیح خلاصه کرد. علاوه بر این خود مسیح را واسطه قرار می‌دهد، همان‌طور که اگر او در حقیقت تنها واسطه بین خدا و انسان باشد، باید باشد، اول تیموتائوس ۲: ۵. او یک پیام‌آور فرعی، یک پیامبر صرف نیست، بلکه خود هم خدا و هم انسان است، کلمه خدا، که همان نقطه‌ای است که می‌توانیم خدا را ببینیم و زندگی کنیم. ثانیاً، با بهترین روش ممکن از وحی مسیحی دفاع می‌کند.

اگر واقعاً درست باشد، از جانب خداست که خودش قابل آزمایش یا امتحان نیست. باید خود-معتبر باشد، نه اینکه برای تأییدش به کمک کسی وابسته باشد.

برای مثال، در دفاع از کتاب مقدس، ما بی‌درنگ از ترس خود مبنی بر اینکه آنها از جانب خدا نیامده‌اند، پرده برمی‌داریم. در مورد عیسی مسیح، می‌توان او را موعظه کرد و خود اعلامیه [مسیح] متقاعدکننده خواهد بود و اگر روح القدس چنین اجازه‌ای دهد، به رویداد وحی تبدیل می‌شود. یکی از مزایای اصلی درک‌شده در قرار دادن وحی در درجه اول یا حتی منحصرأ در عیسی مسیح این است که ما را قادر می‌سازد تا راه درست صحبت کردن در مورد سایر مدعیان وحی را پیدا کنیم.

همه چیز را می‌توان با ارزیابی ما از او سنجید. به طور خاص، این امر ما را قادر می‌سازد تا نسبت به کتاب مقدس با گرمی مثبت‌اندیش باشیم و در عین حال حق مطلب را در مورد ماهیت واقعی آن ادا کنیم. دالاس در این گفته که نقش کتاب مقدس گواهی دادن به وحی عیسی مسیح است، حق دارد.

اکنون اغلب کتاب مقدس به عنوان شاهدهی بر کلام خدا در نظر گرفته می‌شود. این بدان معناست که اگرچه هنوز می‌توان کتاب مقدس را کلام خدا نامید و به نقش ضروری آن در هدایت ما به سوی عیسی مسیح احترام گذاشت، اما ما در معرض خطر یکی دانستن آن با خدا نیستیم، چرا که قرار است دقیقاً شخصیت خود خدا را به خود بگیرد. بعداً در مزمور ۱۱۹ نشان خواهیم داد که خداوند از همین صفت‌ها برای توصیف خود و کلام خدا استفاده می‌کند.

جالب است. چنین قضاوت می‌شود که بدین ترتیب ما از کتاب‌پرستی و تکریم ناروای کتاب مقدس و همچنین از خطر اینکه آنچه به عنوان تاریخ و علم منسوخ کتاب مقدس در نظر گرفته می‌شود، ممکن است مانعی غیرضروری برای ایمان باشد، اجتناب می‌کنیم. ارزیابی.

خب، ما آب را به جوش آوردیم. فکر کنم بیش از چند چوب را لرزاندیم، از ولتر گرفته تا دیگر، رک و پوست کنده، مرتدان: دیوید هیوم، خدای من، بزرگترین شکاک.

ارزیابی. ابتدا باید بگوییم که روایت مکاشفه که تا حدودی در بالا ترسیم شد، یک دستاورد فکری و الهیاتی قابل توجه است. مواقعی وجود داشته است که به نظر می‌رسید خود ایمان مسیحی به عنوان یک ساختار فکری از بین خواهد رفت.

به نظر می‌رسید که هیچ راهی وجود ندارد که کتاب مقدس، با توجه به انتقاداتی که متحمل شده است، بتواند هیچ نوع مرجعیتی را حفظ کند، و به نظر می‌رسید هرگونه ارتدکسی در رابطه با مسیحیت یا تثلیث نیز از بین رفته است. با تأکید بر مرکزیت مسیح، همانطور که کتاب مقدس به آن گواهی می‌دهد، طرفداران دیدگاه‌های فوق توانسته‌اند آموزه تثلیث را به مرکز ایمان مسیحی بازگردانند. و می‌توانیم به این موضوع آمین بگوییم.

وقتی وحی مسیحی را می‌بینیم و دریافت می‌کنیم، می‌دانیم که این کار خود خداست، که عیسی مسیح کلمه خداست، و عمل وحی به ویژه کار روح خداست. این بدان معناست که وقتی ما در وحی گرفتار می‌شویم، لزوماً با خدای سه‌گانه درگیر هستیم. در واقع، در اینجا نسخه‌ای از ایمان مسیحی وجود دارد که می‌توان آن را موعظه کرد.

این درباره خودمان نیست، بلکه درباره خدا و مژده اینکه او کیست و چه کرده است، می‌باشد. این کتاب خدا را به خاطر آنچه هست گرامی می‌دارد و می‌کوشد با انتقادات فویرباخ که مسیحیت را صرفاً انسان‌شناسی محض می‌داند، دست و پنجه نرم کند. فیلسوف فویرباخ گفته است که ایده‌های ما درباره خدا، فرافکنی افکار خودمان، به ویژه درباره خودمان، بر این خدای مفروض است.

و با این حال، حتی اگر کتاب مکاشفه به این ترتیب احیا شده باشد، آیا در ادای حق مطلب در مورد دانش خدا کاملاً موفق است؟ پیتر جنسن می‌گوید: من فکر نمی‌کنم. رگه‌های انجیلی او در حال نمایان شدن است، در نکات حیاتی، ابهامی آشکار وجود دارد که ما را از آن نوع دانشی که کتاب مقدس ما را به آن سوق می‌دهد، بی‌بهره می‌گذارد.

متفکران الهیات در بازگرداندن خدا به مرکز امور موفق بوده‌اند، اما این کار را به شیوه‌ای انجام نداده‌اند که منعکس‌کننده ماهیت رابطه ما با خدا، آنطور که در کتاب مقدس آمده است، باشد. ایمان مسیحی که قادر به ایجاد رابطه با خدا با همان شرایطی که در تجربه نویسندگان کتاب مقدس می‌بینیم، نباشد، اعتبار آن جای

سوال دارد. ما می‌توانیم واقعیت بازسازی مدرن خدا را با پرسیدن این سوال، به عنوان مثال، آزمایش کنیم که آیا این بازسازی، خدا را در همان جایگاه اقتدار بر زندگی مؤمنان قرار می‌دهد که در عهد جدید فرض و آموزش داده شده است.

آیا وحی‌ای که در الهیات مدرن از آن صحبت می‌شود، این کار را انجام می‌دهد؟ مگر اینکه این آزمون مهم را پشت سر بگذارد، به سختی می‌توان گفت که شناختی از خدا ارائه می‌دهد که در پیوستگی آشکار با شناخت خدا که در کتاب مقدس به آن اشاره شده است، قرار دارد. با این حال، آیا چنین نیست که مانند تمام اندیشه‌های مدرن، خود الهیات نیز مفهوم استقلال انسان در برابر خدا را منعکس می‌کند؟ آیا ایمان الهیات مدرن با ایمان عهد جدید مطابقت دارد؟ روایت مدرن از وحی آنقدر چیزهای درست در خود دارد، به ویژه تأکید بر عیسی مسیح، که تا حدودی می‌توان به این سؤال پاسخ مثبت داد. اما یک نقص اساسی نیز در این روایت وجود دارد که منجر به نتیجه متفاوتی می‌شود.

مؤمنان اولیه، کتاب مقدس را نه به عنوان شهادی بر کلام خدا، بلکه به عنوان خود کلام خدا می‌دانستند. و از این رو، خود ایمان ناگزیر باید شکلی متفاوت از ایمان آنها به خود بگیرد. آنها از کلمه شهادت استفاده می‌کردند، اما این یکی از ویژگی‌های یک رسول بود.

وقتی از رسولان صحبت می‌کنیم، از دسته‌بندی متفاوت و معتبرتری استفاده می‌کنیم. اینکه برخی از محققان، یحیی تعمیددهنده را به عنوان شاهد نمونه معرفی می‌کنند، جالب است. او رسول نبود.

در هر یک از سه عنصر اصلی بازسازی مکاشفه، عدم تمایل به تبدیل کتاب مقدس به کلام خدا از اهمیت کلیدی برخوردار است. این نقطه عطف است. این امر ماهیت نتایج به دست آمده را شکل می‌دهد.

بگذارید مثالی بزنم. به ما گفته شده که وحی، فعل خداست، یک رویداد است. پس همینطور هم هست.

اما نیازی نیست که رویدادهای مورد بحث را با اعلام پیشینی این نکته محدود کنیم که ایراد سخنرانی رویدادی با پیامدهای پایدار نیست. اعمال عظیم خداوند در تمام روایت‌هایی که از آنها متوجه انجام آن اعمال می‌شویم، شامل اعمال عظیم گفتاری، مانند کوه سینا، نیز می‌شود. علاوه بر این، اغلب اشاره شده است که اعمال خداوند بدون کلام تفسیری که همراه آنهاست، غیرقابل فهم هستند.

حتی اساسی‌تر اینکه، نیازی نیست با این تصمیم که ماهیت اپیزودیک یک رویداد می‌تواند تأثیر وحیانی خود را در زمان وقوع آن پیدا کند، آن را محدود کنیم. برعکس، حتی اگر یک وحی خاص، رویدادی خاص باشد، و ما در اینجا این احتمال را مطرح نکرده‌ایم که وحی ممکن است مانند خورشید، ماه و ستارگان، چندان اپیزودیک نباشد، بلکه ثابت باشد، ممکن است از طریق کلماتی که آن را توصیف می‌کنند، به حیات خود ادامه دهد. رازی که پس از آشکار شدن، همچنان رازی آشکار شده باقی می‌ماند.

در واقع، مسیحیت اساساً ماهیتی عهد و پیمان دارد. سپس این ایده که ما در وحی، اعمال گفتاری اپیزودیک و مبهم خدا را در نظر داریم، اگرچه برای حفظ آزادی خدا در گفتار است، اما وفاداری او را در گفتار به خطر می‌اندازد. یک بار دیگر، مسیحیت اساساً ماهیتی عهد و پیمان دارد، اگر این درست باشد، که جنتیان استدلال می‌کند که همینطور است.

سپس، این ایده که ما در وحی، اعمال گفتاری اپیزودیک و مبهم خداوند را داریم، اگرچه برای حفظ آزادی خدا به عنوان خدا در نظر گرفته شده است، اما وفاداری او را در گفتار به خطر می‌اندازد. ثانیاً، روایتی از وحی که من شرح دادم، ایده اینار را ترجیح می‌دهد. هیچ کس نمی‌تواند انکار کند که این مفهوم تلاش می‌کند حقیقت

مهمی را در بر بگیرد، یعنی ماهیت رابطه‌ای ایمان مسیحی، و اینکه گاهی اوقات، این ایمان از رسمی‌سازی بیش از حد و روشنفکری رنج برده است.

اما هدف این زبان، صراحتاً فاصله دادن وحی از اتکای آن به زبان الهامی است، تا ایمان به یک شخص بر ایمان به کلمات مقدم شود. با این حال، حتی در روابط انسانی، زبان قابل اعتماد، مسیر اساسی است که ایمان از طریق آن حاصل می‌شود. ما باید به سخنان یکدیگر اعتماد کنیم و هیچ تمایز واقعی بین اعتماد به یک شخص و اعتماد به سخنان آن شخص قائل نیستیم.

رابطه‌ای بدون کلام، ضعیف و بی‌ارزش است. رابطه با خدای نامرئی چقدر باید چنین باشد؟ آیا این مصداقی از آخرت‌شناسی بیش از حد تحقق یافته نیست؟ در این زندگی، ما با ایمان قدم برمی‌داریم نه با بینایی یا تجربه و ادعای فداکاری خدا، از بی‌واسطگی رابطه‌ای سخن می‌گوئیم که هنوز از آن ما نیست. به نظر من، این به امیدی می‌انجامد که بتوانیم کلام مکتوب خدا را با چیزی جایگزین کنیم که حق مطلب را در مورد رابطه ما با خدا ادا کند، اما در واقع بی‌اساس است.

آیا ما همچنین بر اساس سرمایه الهیاتی و مذهبی که از نسل‌های پیشین که رویکرد متفاوتی به زبان کتاب مقدس داشتند، جمع‌آوری شده است، زندگی نمی‌کنیم؟ به عنوان مثال، آیا واقعاً می‌توانیم با تحلیل مکاشفه همانطور که در بالا پیشنهاد شد، به آموزه تثلیث برسیم، یا در واقع، از زبان دقیق کتاب مقدس ناشی می‌شود؟ سوم، این روایت از مکاشفه بر عیسی مسیح تمرکز دارد. همانطور که قبلاً مشاهده کردم، الهیاتی که چنین تمرکزی ندارد، به سختی می‌تواند اصلاً مسیحی باشد. با این حال، در تلاش برای حفظ مکاشفه از حمله انتقادی، تمایز اساسی بین مسیح و کلماتی که به او شهادت می‌دهند، قائل می‌شوند.

همانطور که کیث وارد می‌نویسد، «کتاب مقدس، حداقل در ایمان مسیحی، شامل مجموعه‌ای از شاهدان انسانی برای وحی الهی است، نه اینکه محتوای خود وحی را تشکیل دهد.» اما مسیحی که به او اعتماد می‌کنیم باید عیسی کتاب مقدس باشد و نه هیچ کس دیگر. در دسترسی کلامی ما به او، کیفیتی ویژه وجود دارد که از نظر منشأ و اهمیت، ضروری است.

گزینه‌ای که بار نهایی وحی را بر دوش عیسی مسیح می‌گذارد اما دسترسی به او را از طریق چیزی غیر از کلمات الهام‌شده ممکن می‌سازد، ما را بار دیگر در تاریکی رها می‌کند، جایی که می‌توانیم به درستی انتظار نور را داشته باشیم. این امر به‌ویژه زمانی صادق است که به این دیدگاه متعهد باشیم که مکاشفه یک رویداد است. آیا ایمان صرفاً با شهادت به این رویداد ارضا می‌شود؟ آیا زبان کاملاً مناسب، کاملاً کتاب مقدسی و صحیح کلام و شهادت، اولویت بی‌جایی بر زبان اساسی‌تر انجیل و رسولان پیدا کرده است؟ من تصمیم گرفته‌ام فقط در مورد سه مورد از مضامین الهیات پروتستان اخیر اظهار نظر کنم.

بررسی این مطلب و مطالب دیگر به یک نتیجه دوگانه منجر می‌شود. اول، مشکلاتی که عصر روشنگری و پیامدهای آن برای ایمان مسیحی ایجاد کرده، در انتظار حل شدن هستند. هر عنصر از این آموزه وحی، در درون خود یک شکاف تأسف‌بار و بی‌اساس دارد که عمدتاً ناشی از انکار این ایده است که کلمات کتاب مقدس می‌توانند به هر معنای مستقیم و وحیانی، کلام خدا باشند.

همانطور که قبلاً اشاره کردم، وظیفه احیای آن جایگاه در دنیای پساروشنگری واقعاً دشوار است، اما جایگزین آن موفق نشده است. ثانیاً، پیشرفت‌هایی حاصل شده است، به ویژه در به چالش کشیدن کسانی که در وهله اول این چالش را مطرح کردند. مارکس، فروید، ولتر، هیوم و حتی کانت دیگر مانند گذشته دلهره‌آور به نظر نمی‌رسند.

درست است که شکاف‌های مختلف در کلیسا، به‌ویژه شکاف بین کسانی که استراتژی‌شان لیبرال است و کسانی که استراتژی‌شان محافظه‌کارانه است، همچنان پابرجاست. اما نوشته‌های مسئولانه در مورد مکاشفه از راه‌حل‌های رادیکال‌تر مرگ خدا در دهه ۱۹۶۰ فاصله گرفته است. برخی از مضامینی که نسل‌های پیشین کنار گذاشته بودند، مانند مکاشفه گزاره‌ای، سرانجام توجه جدی را به خود جلب کرده‌اند و این شناخت وجود دارد که اصول اساسی فرهنگ روشنگری هم عمیقاً غیرمسیحی و هم عمیقاً غیرانسانی هستند.

در سخنرانی بعدی، مقدمه تاریخی پیتر جنسن را جمع‌بندی کرده و به معرفی کتاب مقدسی آموزه‌های مکاشفه و کتاب مقدس می‌پردازیم.

این سخنرانی دکتر رابرت ای. پترسون در تدریس خود در مورد مکاشفه و کتاب مقدس است. این جلسه ۱، مقدمه تاریخی، جنسن، مکاشفه خدا، روشنگری و پاسخ مسیحی است.